

# «گوته» شاعر بزرگ آلمانی

## GOETHE

بقلم هوشیار شیرازی

تقدیم نویسنده زیر دست  
آقای سید محمد علی جمالزاده

(۴)

از اینجا «گوته» پس از آنکه مدتی امیر جوان را تعلیم داد و حتی برای ربودن خاطر وی و رام کردن این جوان سرکش با او همیشه آنیس و جلیس بود و با او رفیق خلوت و گرمابه شد و از هیچگونه رندی و بی باکی برکنار نبود قدری خود را جمع کرده دکم کم رایت دربار امیر را به آیت مردی آراسته و پراسته کرد و امور قلمرو «دوک» را از کلی تاجزئی بعهده گرفت و حتی اگر کسی کار شخصی با میر داشت او را فوری باین کلمات: من از هیچ خبر ندارم بروید نزد «گوته» به «گوته» محول میساخت فرار گوته به رم مدت ده سال «گوته» طوفانی و طغیانی نتوانست آنطور که «باید» بجوشد و بخروشد محیط درباری، مجالست با اشراف، اشتغالات رنگارنگ، امور لشکری و کشوری، سرکشی بمعادن، غرس اشجار برای جنگلهای مصنوعی، ساختن پارکها و هزاران کار دیگر شروشور گوته را تحلیل برد و «گوته» خورده خورده قلب ماهیت کرده و مس وجود او در بوته امتحانات و اشتغالات زرشد اما در همان موقع که با تمرکز جمیع قواء بانجام وظایف خود مشغول بود حس میکرد که روح شاعر دارد در زیر این اشتغالات و گرفتاریها خفه میشود و میدانست که وظیفه وجدانی او شریفتر از وزارت «دوک» و مستوفیگری در کابینه و کدخدائی بر سر ضیاع و عقار اوست و خوب میدانست که در مملکت سخزوری شاه است و ملتفت بود که این مقام نیز وظایفی دارد.

از این رو بدون مقدمه و بی آنکه معشوقه جان و روان او نیز که در تکمیل معنوی «گوته» شریک بود و بعدها شاعر او را در هیکل «ایفیلدثیه» تقدیس میکند خبر بشود بایطالیسا گریخت و این احتراز جستن و گریختن از مواقع خطرناک و موانع فکری و روحی که بسا اشخاص مستعد را عقیم و ابرتر کرده و میکند یکی از صفات برجسته گوته است و قابل اینست که سر مشق اشخاصی بشود که فکر سعادت در سر و آرزوی خوشبختی در دل دارند و در طریق علویت خاطر و صفای باطن و نیل بمقصود سالکند. و گرنه در صورتیکه قبل از وقت از مخاطرات روحی و جسمی و محیطی نگریزند هر قدر هم استعداد سرشار داشته باشند بسر منزل کامروائی و توفیق نخواهند رسید.

در ضمن قصایدی که «گوته» در «رم» انشاد کرده قصیده ایست که در آن میگوید: «به! چقدر در «رم» سرخوشم. مخصوصاً وقتی که از ایامی یاد میکنم که در پشت کوه های بلند در شمال - روز تاریکی دورادور مرا گرفته و آسمانی تیره و کدر چون کوه باره ای بر فرق من فشار میآورد. جهان سرتاسر بیرنگ و نکار و هر کجا چشم کار میکرد بی حضرت و صفا بود و من در وادی تفکر و در بیغول هونناک دل و در آن تاریکی دهشتناک در پی چاره میکشتم و در راه تیره گام برمیداشتم. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آسمان نبود جنوبی و ایتالیا، حضرت و صفای آن مرزوبوم و از همه بهتر هنر و صنعت استادهائی که دست آنها صدها سال خاک شده بود و اثر نوک باریک قلم آنها که رنگ از قوس قزح و طرح از طبیعت و حقیقت گرفته، هنوز از وجود آنها شاهدی گویا بود روح شاعر را نوازش میداد. و موسای «میشل - انزلو» با همان عظمت و وریش و قواره در کلیسای «سان پیطرو» بر روی جایگاه مجدد جالس و مثل این بود که الان کوه منصعق و شجر مشتعل و موسی دارد عظمت و قدرت خدای «لن ترانی» را می بیند و «گوته» مانیز در این هیکل «خدا و موسی و



«میشل - انژلو» هر سه را میدید . هر جا که گوته قدم می گذاشت : در و دیوار بزبان حال می گفت که تو از خاکی ، ما خاک تو ایم اکنون و هر پاره سنکی و هر نیمه ستونی باو بندی میداد و بآن جهانگرد نکته ای می فهماند و هر وقت بخانه مهروی خود میرفت دوباره آنها را میدید . در آخر يك قصیده ای که در این زمان سروده می گوید :

«چندروز دیگر زمان دیدار این قصرها و خرابها و این آثار مجد و علا سپری خواهد شد و تنها رواق معبد رب النوع عشق «آمور» خواهد ماند که سرسپرده خود را با غوش خواهد کشید ای رم تصدیق میکنم که جهانی در برداری و برای خود دنیائی هستی ولی اگر عشق نمی بود دنیا ، دنیا نبود و بر این قیاس «رم» هم «رم» نبود . در این قصاید که به «قصاید رمی» معروفند تکه های بسیار شیرین دارد که متأسفانه ترجمه آنها نمی تواند تاثرات و احساسات لطیف «گوته» را مجسم کند .

«گوته» کلاسیک مدت دو سال در دامان صنعت و فضیلت دهور و اعصار گذشته و در آغوش عشق و شوق یارمید و از نسیم روح پرور جنوب و هوای جاقزای «فلورنس» و «رم» و از روایح معطر گلزارهای «پالرمو» سرمست شد و نشأ «کلاسیک» وجود شاعر را صد درصد بگرفت تا بجائیکه از «گوته طوفانی» جز «گوتس» و «ورتر» نشانی نماند . و در اینجا «گوته» شروع کرد . یونانیان و رومیهارا سرمشق خود قرار بدهد و بعدها عقیده زمان جوش و خروش خود را نیز درباره «ولتر» تغییر داد و «ولتر» را که در عهد جوانی «پیری لجوج و سرفیدی بچه صفت» میخواند و ادبیات فرانسه را که در ظرافت بخنکی آدمی دراز و «دیلق» و در بیمزگی باعضاء و جوارح شل و کوران و در فقدان عمق و معنویت بمجموعه او را دکیششان و دشمن افکار صحیح و عقل سلیم تشبیه می کرد کمی تعدیل

کرده و به «راسین» و «ولتر» بانظر تقدیر می نگرست و می گفت: «از آثار آنها هنوز می توان چیزها یاد گرفت» و حتی درام «ایفیژنی» اثر «راسین» را سرمشق خود قرار داده و درام «ایفیژنیه» خود را که در لطف و گیرندگی و در روانی و ایجاز معانی یلی از شاهکارهای ادبیات آلمان بلکه دنیاست بدستگیری آن نوشت و ساخته ایام جوانی خود یعنی تقلید هزل آمیز درام «استر» تالیف همین شاعر فرانسوی را تعدیل نمود. و مخصوصاً «مولیر» را از بزرگان «درام» می شمرد و بنظر اعتبار باو می نگرست.

علاوه بر اینکه «گوته» دست از شرو شور جوانی و احساسات بازی «ورتر» کشیده بود و در ضمن درس ادبی و پر مایگی شعر و آثار خود قدم بر اقدام یونانیان قدیم می گذاشت در طریق حقیقت جوئی نیز تغییر کلی در او پیدا شده و برخلاف نظریه حکمای انگلستان و بخصوص «جان لاک» (Locke) که بوسیله «ولتر» نیز در فرانسه انتشار داشت، بود و عقیده نداشت که مقصود از تمام این تدابوها، جست و خیزها و جنبجوها بردن سود و تحصیل لقمه نانی است. و در این زمینه فلسفه اخلاق «کانت» فیلسوف بزرگ آلمان نیز او را تقویت می کرد. عقیده «کانت» این بود که سود و فایده نباید و نمی تواند مقیاس اعمال پسندیده باشد. کار نیکو را باید کرد چونکه نیکوست. اخلاق پسندیده را برای خاطر پسندیدگی آن باید داشت، نه از برای فایده ای که شاید بر آن متصور است آنکسی در پهن دشت حریت بطور واقع آزاد است که اگر عمل ناپسندی متضمن سود و دخل باشد با طیب خاطر نکند و اخلاق نیکو را و لو اینکه خسارتی بر آن مترتب باشد با رضایت خاطر سحبه خود قرار دهد. نظریه «کانت» درست قیض فلسفه سود و توقع (Pragmatismus) می باشد که در این شعر تجسم پیدا کرده:

گفتمش چیست جدال وطن و دین گفتا بر یکی خوان پی نان هممه و غوغائی